

درس سیصد و سیزدهم: صوت ۳۲۸

مفاد اخبار «مَنْ بَلَغَ» و ادلّه تسامح در ادلّه سنن (۶)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سه نظریه راجع به کیفیت دلالت اخبار «مَنْ بَلَغَ» از نقطه نظر حجیت و استحباب و ارشاد به حکم عقل عرض شد؛ گفتیم که بنا بر مسئله توسعه در حجیت، اشکالی که وارد شده است مبنی بر القاء احتمال خلاف این اشکال وارد نیست زیرا به طور کلی در مسئله حکومت آن توسعه دایره موضوع، حجیت آن قضیه حکمیه را ایجاب می کند در صورتی که موضوع واجد شرایط موضوع آن موسّع حتی نباشد و به همین جهت مسئله توسعه مطرح است والا توسعه معنا ندارد.

وقتی که می گوئیم «الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ»^۱ معنایش این است که حتی شرایط آن صلاتیّت که «أَوَّلُهُ تَكْبِيرٌ وَ آخِرُهُ تَهْلِيلٌ» و اجزایش در طواف اخذ نشده است و صرفاً به واسطه آن جهت نورانیّت

۱. عوالی اللئالی، ج ۱، الفصل التاسع، ص ۲۱۴، ح ۷۰.

صلاتیّه که در طواف محقق است با رعایت بعضی از شرایط، حکم به توسعه در موضوع در آنجا داده می‌شود.

بناءً علیٰ هذا در مسئله حجیت این روایات آنچه که در اینجا هست به واسطه القاء عدم احتمال اعتبار، آن حجیت مشروطه به وثاقت راوی در اینجا به حجیت مشروعه و معتبره در صورت عدم وثاقت راوی توسعه پیدا می‌کند و در اینجا دیگر اشکالی متوجه دلیل حجیت و این اخبار «مَنْ بَلَغَ» نمی‌شود. از این نقطه نظر اشکال وارد نیست و تقریر اول ثابت می‌شود.

و اما نسبت به اصل مسئله که به طور کلی آیا اخبار «مَنْ بَلَغَ» در صدد توسعه دلیل حجیت هستند یا اینکه نه، اخبار «مَنْ بَلَغَ» صرفاً به عنوان تقریر و تثبیت دلیل حجیت در اینجا وارد شده‌اند، باید در اینجا عرض کنیم که آنچه که در اخبار «مَنْ بَلَغَ» وارد است، هیچ ظهوری از این اخبار «مَنْ بَلَغَ» بر توسعه دلیل حجیت وجود ندارد. یعنی اگر ما به مفاد این اخبار توجه کنیم متوجه می‌شویم که قطعاً

مقصود شارع از بیان اخبار «مَنْ بَلَّغَ» اخذ به روایات ضعیفه و غیر موثقه نیست. زیرا در این صورت حد و مرزی برای روایت و برای راوی - هردو - از این نقطه نظر وجود ندارد؛ اینکه راوی چه کسی باشد [فرق ندارد] راوی اگر از اهل تسنن هم باشد، ما باید به این اخبار «مَنْ بَلَّغَ» تمسک کنیم. اخبار «مَنْ بَلَّغَ» عام است، در اخبار «مَنْ بَلَّغَ» این نیست که راوی باید حتماً شیعه باشد، راوی سنی هم باشد باید نسبت به این اخبار اعتبار کرد و حتی اگر راوی معاند و اهل خلاف باشد هم همین طور است، در تمام این موارد اخبار «مَنْ بَلَّغَ» اثبات حجیت مروی را می کنند ولو رجائاً. چه حُسن و چه رجحانی در اخذ به این گونه اخبار وجود دارد که شارع دلیل حجیت را توسعه بدهد؟! یعنی چنانچه در دلیل حجیت خبر موثوق حکم به استحباب شرعی و برائت ذمه از طرف مولا را دارد، در روایت ضعیف و مخالف و معاند حتی به صرف بلوغ یک خبر شارع حکم به رجحان بکند. این ما یضحک به التَّكْلِی است، اصلاً یک هم چنین مسئله‌ای قابل قبول نیست که امام علیه السّلام بگوید که ناصبی یک خبری برای شما

نقل بکند که دلالت بر استحباب یک شیء می کند و شما رجائاً انجام بدهید و این توسعه در دلیل حجیت است! این مسخره است! یا اینکه فرض کنید که ما می دانیم یک نفر اصلاً کذاب و دروغگو است اما در خصوص این خبر علم به خلاف نداریم؛ لعلّ اینکه این خبر را صادق گفته است اما غلبهٔ حال او بر کذب است، در اینجا شارع بگوید که رجحان با عمل به این خبر است؟! این خلاف است.

بِتّی بودن ادلّه حجّیت خبر واحد

در حالی که ادلّه حجّیت خبر واحد ادلّه بتّیه است و نهی می کند از عمل به روایت غیر موثق بها. چطور ممکن است که ما در مورد استحباب قائل به تخصیص بشویم و این همه ادله ای که اقامه شده اند و طریق عقلائی و سیرهٔ عقلائی را به طور کلی اصلاً کنار بگذاریم و قائل بشویم به اینکه خبری را که ولو معاند نقل می کند بپذیریم؟! این دلیل توسعه در دلیل حجّیت باید ملاک داشته باشد، باید رجحان داشته باشد، باید یک مصلحت سلوکیه در اینجا وجود داشته باشد، تا اینکه بخواهیم دلیل حجّیت را توسعه

بدهیم. کجای این مصلحت سلوکیه در اینجا هست
که ما خبر راوی فاسق را به صرف احتمال ولو
احتمال پنج درصد قبول بکنیم؟! این اصلاً معنا
ندارد!

لزوم وجود ملاک در توسعه در دلیل

حجّیت

در مصلحت سلوکیه فرموده‌اند که در مصلحت
سلوکیه باید سوای آن مَحکمی و سوای مؤدّای اماره
باید مصلحت وجود داشته باشد درحالی که در اینجا
دقیقاً نه تنها مصلحت است بلکه مفسده است و ما هم
می‌بینیم که اگر شارع راه عمل به خبر واحد را باز
کند، دیگر هر بی‌سروپا و مغرض و معاندی وارد
می‌شود و هرچه دلش می‌خواهد به‌عنوان **أَخْبَرَنَا**
فلان، أَخْبَرَنَا فلان می‌گوید و دیگر اصلاً به‌طور کلی
زمام امور از هم متلاشی می‌شود. اگر معاندین و
مخالفین و ضعاف بدانند که در اخبار **«مَنْ بَلَغَ»**
شارع توسعه در حجت قائل شده است، دیگر
جنایتی نیست که انجام نشود! یعنی دقیقاً بر خلاف
مصلحت سلوکیه، این فساد در روایات به‌جای
[مصلحت می‌نشیند]، شارع می‌آید صلاح را محدود

می‌کند، مرام انسان را متقن و محکم می‌کند. نه اینکه
بیاید توسعه دهد! مثل روایتی که فخر رازی در دلیل
بر افضلیّت ابوبکر بر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام ذکر
می‌کند؛ دلیل را صرف مصاحبت با پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلّم در غار می‌داند که چون پیغمبر
صاحب او در غار بود دلیل بر افضلیّت او است و
اینکه خدا سکینه‌اش را بر آنها فرستاده است.^۱

عجب! واقعاً مجنون است! مردم هم قبول
می‌کنند که دلیل بر افضلیّت او این است! حالا ضمیر
سکینه به پیغمبر برمی‌گردد و پیغمبر فرمودند که «لَا
تَخَفُ وَ لَا تَحْزَنُ» این عدم خوف دلالت بر عدم
خوف تکوینی و حزن تکوینی می‌کند که ﴿أَلَاَ إِنَّ
أَوَّلِيَّاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ
يَحْزَنُونَ﴾!^۲ حالا اگر اینها ببینند که بنا بر فقه شیعه
و مرام شیعه روایات «مَنْ بَلَغَ» دلالت بر استحباب
می‌کند! دیگر چه کارها که نمی‌کنند، بیا و بار کن شتر

^۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۱۶، ص ۵۰، ذیل آیه ۴۰ سوره توبه.

^۲. سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۴:

«آگاه باشید که برای اولیای خداوند هیچ‌گونه ترس و هیچ‌گونه اندوه و حزنی نیست.»

را از روایات مجعوله و اخبار «مَنْ بَلَّغَ»! این از نقطه نظر راوی.

و اما از نقطه نظر روایت باید هر روایت چرند و لا طائلاتی را در این صورت بپذیریم مثل اینکه بگویند که روایت داریم که کسی که دوتا پشتک بزند دوتا حورالعین به او می دهند! کسی که روز فلان چه کار کند ثواب دارد و امثال ذلک! می شود خیلی روایت درآورد و خیلی از همین ها به واسطه اغراضی درست شده اند؛ خیلی از این روایات فرض کنید به واسطه اغراض و امراضی درست شده اند تا جایی که من در یک جا می خواندم که شخصی برای این سوره های قرآن ثواب وضع کرده بود؛ کسی که سوره یاسین را بخواند چه ثوابی دارد، ده صفحه نقل کرده بود، کسی که سوره واقعه را بخواند، کسی که سوره مریم را بخواند، کسی که سوره کذا را بخواند و... یکی از این علماء به او برخورد کرده بود و گفته بود که تو از کجا این همه روایات را درآوردی و نقل کردی؟! صریحاً گفت که من دیدم مردم به قرآن تمایل کم دارند، آمدم روایت جعل کردم که مردم قرآن بخوانند! ببینید یعنی این گونه افراد، برای رسیدن به

اغراضشان چه می‌کند! اینها را در تاریخ داریم. ظاهراً این شخص در زمان سید بن طاووس هم بود. یا اینکه فرض کنید که به‌خاطر امیالشان و چیزهای دیگر گفته‌اند که «مَنْ أَكَلَ بَصَلَ عَكَّةَ فِي مَكَّةَ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ» امثال این روایاتی که ابوهریره درآورده است.^۱ هشتاد هزار روایت! خب این روایت «بَصَلَ» او بر «مَنْ بَلَغَ» هم دلالت می‌کند پس به مکه برویم و از بصل بخوریم و داخل بهشت شویم! «مَنْ بَلَغَ» است دیگر رجائاً است، چه اشکالی دارد؟! اگر باب این قضیه باز بشود از نقطه‌نظر روایت و مروی هم هیچ اعتباری به آن نیست.

آن وقت در اینجا هر روایتی ولو اینکه مخالف هم باشد باید به آن اخذ بشود. پس قطعاً به حکم عقل و به ادله نقلیه محدودیت در حجیت خبر واحد قطعاً اگر خبر، خبر ضعیف باشد امکان ندارد شارع دعوت به فعل کند. چرا؟ چون زمینه به‌طور کلی [باب] وضع و جعل در راوی و در روایت باز می‌شود.

^۱. سیری در سیره نبوی، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۱۳۰.

جایی که روز غدیر و دو ماه قبل را انکار کردند دیگر شما چه ضمانتی دارید بر اینکه نیایند برای هر قضیه‌ای خبری جعل و وضع بکنند؟!

خود من داشتم یک وقت راجع به همین روایات اهل تسنن مطالعه می‌کردم در همین کتاب الغدير هست چقدر اینها به خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت داده‌اند؛ از قول امیرالمؤمنین که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به من گفت که «يا على لو لا أن فضّل الله ابوبکر علیک لجعلتک خليفة من بعدی!»^۱ و نظایر اینها. من احصاء که کردم تقریباً حدود شاید صد روایت از قول امیرالمؤمنین جعل کردند! نه تنها خودشان جعل کردند بلکه به امیرالمؤمنین هم نسبت دادند! بنده خدا امام که نیست دفاع کند.

این مسئله مسئله بسیار مهمی است که قطعاً شارع و مرام شارع بر عمل بر روایات ضعیف و بر عمل بر روایات غیر موثق بها نبوده است و اگر شارع بخواهد این مسئله را راجح کند و رجحان بدهد،

^۱ . برای اطلاع بیشتر رجوع شود به الغدير، ج ۸، ثناء أمير المؤمنين عليه‌السلام على الخليفة، ص ۳۶.

اصلاً به طور کلی زیر بنای شرع به هم می‌ریزد و واژگون می‌شود. این مسئله اولی که راجع به قضیه «مَنْ بَلَغَ» هست. البته مطالب خیلی زیادی در اینجا هست و فقط ما این مقدار را به عنوان مختصر گفتیم و ان شاء الله مطالب دیگر هم ضمیمه می‌شود. این فقط به خاطر این است که در بحث باید مسائل جمع کرده و مختصر باشد.

بلوغ عقلائیه، مقصود از بلوغ در «مَنْ بَلَغَهُ»

عنوان بلوغ در عرف بر عنوان بلوغ

عقلائی است نه هر بلوغی

روی این جهت مقصود از بلوغ و «مَنْ بَلَغَهُ»

همان بلوغ عقلائیه و همان بلوغی است که براساس

آن بلوغ باید مکلف ترتیب اثر بدهد و آن مفاد ادله

حجیت است. «مَنْ بَلَغَهُ» یعنی کسی که به او برسد؛

﴿يَا أَيُّهَا الرِّسُولُ بَلِّغْ﴾^۱، ابلاغ کن؛ ابلاغ یعنی

ابلاغ عقلائی. اگر یک بچه پنج ساله بیاید یک حرفی

را بزند نمی‌گویند که **بَلَغَهُ كَذَا**، اصلاً ترتیب اثر

^۱ . سوره مائده (۵) آیه ۶۷. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۳۴:

«ای رسول ما! تبلیغ کن و برسان به مردم [آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است].»

نمی‌دهند. اگر یک نائم یک روایتی را نقل کند
 نمی‌گویند که **بَلَّغْنَا هَذِهِ الرِّوَايَةَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ**
 چرا؟ چون نائم است. اگر ساهی نقل بکند
 همین‌طور، اگر خاطی نقل بکند همین‌طور، اگر
 مجنون خبری را نقل بکند همین‌طور، اصلاً عنوان
 بلوغ در عرف بر عنوان بلوغ عقلانی است نه هر
 بلوغی **وَلَوْ بَلَّغَ مَا بَلَّغَ مَنْ بَلَّغَهُ كَذَا**، این است که
 شرایط بلاغ و ابلاغ تامّ و تمام باشد این را «**بَلَّغَهُ**»
 می‌گویند. وقتی این‌طور باشد بنابراین دیگر توسعه
 در دلیل حجیت نیست همان دلیل حجیت در اینجا
 هم شامل می‌شود و این یک مسئله عادی است؛ بله
 اگر شرایط روایت را ملاحظه کردم و روایت در نظر
 حجت آمد و عمل کردم خدا به من ثواب می‌دهد
 اگرچه نباشد، خب این یک مسئله عادی است.

تلمیذ: چرا این روایت صادر شد؟! این روایت
 «**مَنْ بَلَّغَ**» بنا بر آنچه که فرمودید چیز عادی است
 چرا صادر شد؟

استاد: این مثل سایر مسائل است.

تلمیذ: روایت، روایت وجوب هم همین است
 روایت توقف همین است کسی هم که یک روایت

برسد که مکروه است انسان اجتناب کند آن‌هم ثواب می‌برد.

استاد: بله، ما طبق ملاک در مکروه هم همین را می‌گوییم. در اینجا روایت این را می‌خواهد بگوید، در این همه آیات قرآن هست که کسی که عمل خیری انجام می‌دهد خدا به او ثواب می‌دهد، این نیاز به گفتن ندارد. اینها آمده برای ما دین را بیان کرده است.

تلمیذ: تشویق برای یک عمل خیر است.

استاد: نه خیر چه کسی گفته است تشویق است؟!
تلمیذ: قرآن گفته است.

استاد: این‌هم تشویق برای این است که شما روایات مستحب را دست‌کم نگیرید مگر این‌همه ما روایت نداریم خدا رضایت خودش را در استحباب قرار داده است استحباب را کوچک نگیرید!؟

تلمیذ: این لسان روایت این را که نمی‌خواهد بگوید.

استاد: این را می‌خواهد بگوید؛ لسان روایت می‌گوید که کسی که به او یک ثواب می‌رسد

دست کم نگیرد. این طور تصوّر نکند که لعلّ اینکه این راوی این را نگفته است من از این فیض محروم بشوم، روایت می‌خواهد این را بگوید.

تلمیذ: این نیست. من الآن خود روایت را جلوی چشممان بگذارم از این روایت این را می‌فهمم که دارد تأکید بر عمل به استحباب می‌کند یا اینکه می‌گوید: نه اگر احتمال خلاف می‌دهی خلافت را به یک شکلی رفع کن.

استاد: تأکید دارد به عمل استحباب می‌کند در چه صورت؟! در صورتی که خبر مجعول باشد؟! من هم همین را دارم می‌گویم. اصلاً فرض کنید پیغمبر همین الآن اینجا نشسته است و الآن دارد همین خبر را به شما می‌گوید: کسی که از من حرفی را بشنود و به آن عمل بکند، خدا به او ثواب می‌دهد گرچه من این حرف را نزده باشم! همین جا پیغمبر نشسته است شما چه حکمی می‌کنید؟! می‌گویید که اگر بچه پنج ساله بیاید از قول شما نقل بکند هم عمل کنیم یا رسول الله؟! این حرف‌ها نیست. حضرت در اینجا می‌خواهند بگویند که به استحباب اهتمام داشته باشید.

این نیست که شما فقط واجب را بگیرید، این نیست که فقط شما حرام را بگیرید، ما این همه روایت داریم که خداوند رضایت خودش را در استحباب قرار داده است،^۱ مسامحه برای عمل به استحباب نکنید و خدا بغض خود را در مکروه انجام داده است مبادا اینکه مکروهی از شما عمل بشود اینها برای همین روایت «مَنْ بَلَغَ» است.

آن وقت ما در اینجا نسبت به استحباب مسامحه و مُجامله می‌کنیم و اعتناء نمی‌کنیم؛ حالا چه کسی گفته است! حالا چه کسی عمل کرده است! اگر روایت، روایت مستحب است باید به آن عمل کرد، اگرچه هم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم بیان نشده است، خب نشده که نشده است، دلیل روشن است اَبی‌بصیر نقل کرده است از قول امام صادق علیه‌السلام هم نقل کرده است. ما هم طبق روایت عمل می‌کنیم ولو اینکه امام صادق نگفته است. مگر از حضرت سؤال نمی‌کند که ما در مَنِ بودیم و شنیدیم که از قول شما یک حرفی را نقل

^۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۲۷، با قدری اختلاف.

کردند - اُبی بصیر هم دارد نقل می کند - بعد خلافتش را شنیدیم حضرت فرمودند که به آنچه که شنیدید عمل بکنید خداوند اجرش را به شما می دهد.^۱ او کیست؟! اُبی بصیر است یعنی خود این راوی که این شخص از اهل خبره است و با امام هم واسطه ندارد امام در کنارش هست، خود او می گوید که از شخصی می شنویم و شخصی موثق هم است و بر طبق آن عمل می کنیم حضرت می فرمایند که شما مأجور هستید. بعد که برای شما کشف خلاف می شود انجام ندهید. خب دیگر از این بالاتر داریم؟! تلمیذ: ...

استاد: علیّ کلّ حال مسئله ادلّه حجیت خبر واحد از نقطه نظر مفاد با این یکی است یعنی هردو در یک مسیر حرکت می کنند؛ ادلّه حجیت خبر واحد می گوید که اماره ای را که اگر برای شما برسد به مؤدای آن اماره باید عمل کنید در صورتی که شرایط حجیت برای این اماره موجود باشد. این را ادلّه حجت خبر واحد می گویند.

^۱ . مصدر در حال بررسی .

اخبار «مَنْ بَلَّغَ» چه می گویند؟ اخبار «مَنْ بَلَّغَ»
 اصلاً کاری به ادله حجیت خبر واحد و عدم ادله
 حجیت خبر واحد ندارند. اخبار «مَنْ بَلَّغَ» به
 عبارت امروزی در زیرمجموعه ادله حجیت قرار
 دارند؛ وقتی که ما با ادله حجیت خبر واحد حجیت
 این اماره کذایی را ثابت می کنیم حالا اخبار «مَنْ
 بَلَّغَ» در این زمینه و در این ظرف می آیند بیان
 می کنند و می گویند که اگر این حجیت در اینجا ثابت
 شد ولو مخالف با واقع باشد به تو ثواب می دهند
 در صورتی که عمل بکنی. پس این در تحت آن قرار
 می گیرد و هیچ منافاتی هم باهم دیگر ندارند.
 بنابراین این جهت اولی که در تقریر اخبار «مَنْ
 بَلَّغَ» ذکر شده است قطعاً توسعه در ادله حجیت خبر
 واحد نیست بلکه بلوغ در اینجا نفس بلوغ در
 حجیت اماره است و در اینجا هیچ گونه مسئله و
 توفیری ندارد.

اما آن تقریر دوم اینکه استفاده استحباب شرعی
 به عنوان فرع شرعی و فقهی نه به عنوان یک اصل
 اصولی و یک موضوع قاعده اصولی در اینجا باشد

که آقای خوئی و بالتبع ایشان شاگردان ایشان - ظاهراً
 مرحوم آقا رضوان الله تعالى علیه هم که در این قضیه
 حاشیه و اشکالی در اینجا وارد نکردند و به نظر
 می‌رسد که همین را تأیید کردند اما در آخر به یک
 نحو دیگری مسئله را توجیه می‌کنند که إن شاء الله
 بعداً آن را عرض می‌کنیم - بیان کردند این است که
 این اخبار «مَنْ بَلَغَ» اینها در مقام جعل استحباب
 شرعی هستند، در قبال استحباب واقعی و نفسی یعنی
 همان‌طور که مؤدای اماره دالّ بر یک استحباب
 واقعی است ...، «مَنْ صَلَّى بِالْبَيْتِ فَلَهُ هَذَا الثَّوَابُ»^۱
 «مَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ فَلَهُ هَكَذَا»^۲ «مَنْ دَعَا يَوْمَ الْعَرَفَةِ

۱. الکافی، ج ۴، کتابُ الْحَجِّ، بابُ فَضْلِ الطَّوَافِ، ص ۴۱۱، ح ۱:

عَلِيَّ بْنِ مَيْمُونٍ الصَّائِغِ قَالَ: قَدِمَ رَجُلٌ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا
 السَّلَامُ فَقَالَ: قَدِمْتَ حَاجًّا؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: أَتَدْرِي مَا لِلْحَاجِّ؟ قَالَ: لَا،
 قَالَ: مَنْ قَدِمَ حَاجًّا وَ طَافَ بِالْبَيْتِ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعِينَ
 أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ سَبْعِينَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ دَرَجَةٍ وَ
 شَقَّعَهُ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ حَاجَةٍ وَ كَتَبَ لَهُ عِتَقَ سَبْعِينَ أَلْفَ رَقَبَةٍ قِيَمَةُ كُلِّ
 رَقَبَةٍ عَشْرَةُ أَلْفٍ دِرْهَمٍ.

ترجمه: «علی بن میمون صائغ گوید: مردی به خدمت امام سجّاد علیه السلام
 شرفیاب شد. حضرت فرمود: آمدی حج بگزاری؟ گفت: آری. حضرت
 فرمود: آیا می‌دانی چه ثوابی برای حاجی است؟ گفت: نه. فرمود: هر که
 برای انجام حج بیاید و طواف بیت نماید و دو رکعت نماز گزارد خداوند بر
 او هفتاد هزار حسنه می‌نویسد، هفتاد هزار گناه از او محو می‌کند، هفتاد هزار
 درجه او را بالا می‌برد، هفتاد هزار حاجت او را می‌پذیرد و ثواب هفتاد هزار
 آزاد کردن بنده را برای او می‌نویسد که ارزش هر بنده ده هزار درهم است.»
 (محقق)

۲. همان.

لأُخْرِجَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُمْ أُمّهَاتُهُمْ»^۱

من باب مثال. خب این روایات فرعی، روایاتی که دالّ بر احکام فرعیّه فقهیّه هستند، چطور دلالت بر احکام نفس الامریه می کنند که بر موضوعات نفس الامریه مترتب هست، این اخبار «مَنْ بَلَغَ» هم طبق تقریر آقای خوئی دلالت می کند بر جعل احکام ثانوی در قبال موضوعات ثانوی نه موضوعات واقعی؛ یک موضوعات واقعی داریم مثل دعایی که از معصوم است که این موضوع، موضوع واقعی است و احکام واقعی و احکام نفسیّه هم بر آن مترتب است، و یک موضوعات هم موضوعات جعلی است ...

... حاج آقا روح الله خمینی گفتند که من خودم از آقا شیخ عباس قمی پرسیدم که آیا آنچه را که شما در مفاتیح ذکر کردید با سند است؟ گفتند که نه خیر، گفتند که من خیلی از اینها را مستنداً و با سند ذکر نکردم. این عین سند این مسئله است. خب [جناب شیخ عباس] چرا سند را ذکر نکردی؟! پس برای چه برداشتی آوردی؟! شما که می خواهید کتابی را

^۱. تنبيه الغافلین، ج ۱، باب فی فضل الحجّ، ص ۴۸۹.

بنویسید که این کتاب در دسترس همه [باشد چرا
این کار را می‌کنید]؟! این رجائاً همین است دیگر
بفرمایید! همین رجائاً است که برمی‌دارند نقل
می‌کنند، آن وقت مفاتیحی که تالی تلوقرآن در میان
خانواده‌های عوام و مؤمنین قرار می‌دهند این
دعاهای مجعوله دارد. روایات مجعوله در همین
باقیات الصالحات دارد یا مثل همین دعای روز اول
نوروز مثل روایت معلی و... اگر رجائاً است پس
شما هرچه را رجائاً بیاور داخل آن بنویس؛ هرچند
و پرندی را بیاور داخل آن رجائاً بنویس! شما که
می‌گویید که رجائاً، حد و مرز رجائاً چیست؟! نتیجه
این نحوهٔ اجتهاد در ادله به این منتهی می‌شود که ما
دست افرادی برای دسّ، خلط، ترکیب و تدخیل در
مسائل و امور فقهی را باز بگذاریم.

ما در اینجا باید ببینیم که استحباب روی چه
حسابی است؟ در اینکه شما می‌فرمایید که روایات
«مَنْ بَلَغَ» دلالت بر استحباب می‌کند درقبال آن
جهت شرعی، ما باید در اینجا از شما سؤال کنیم که
آیا دلالت بر استحباب می‌کند ولو در یک خبر
ضعیف؟! بله؟! این همان تصویب است که این

اخبار «مَنْ بَلَغَ» دلالت بر استحباب ثانوی، در قبال استحباب اوّلی برای صرف بلوغ، یعنی نفس بلوغ و صرف بلوغ یک مسئله، موجب استحباب است؟! لعلّ اینکه دیوانه یک چیزی را بگوید، لعلّ اینکه بچه بیاید بگوید، لعلّ اینکه خبر ضعیف باشد کجا شارع در این مورد که اصل بر اتقان و بر احکام در عمل به روایات و امارات است به خبر ضعیف به عنوان بلوغ حکم ثانی استحباب جعلی وضع بکند؟! اینکه خلاف اصل است! از اخبار «مَنْ بَلَغَ» در اینجا یک هم چنین مطلبی استفاده نمی شود. بعد عجیب اینجا است که تأییدی که برای این قضیه می آورند می گویند که اتفاقاً عرف هم با این مسئله موافق است! اگر یک عبدی اطاعت مولا را بکند و بعد مشخص بشود که خلاف است، مردم او را مدح می کنند و مولا مدح می کند!

خب این مشخص است عبدی که می آید اطاعت مولا را می کند شرایط اطاعت را احراز کرده است که می آید اطاعت می کند نه اینکه عبد در هر جا به صرف اینکه احتمال می دهد اطاعت مولا است، انجام بدهد

بلکه بعد از احراز شرایط اطاعت و بعد از احراز رضایت مولا می آید اطاعت می کند و بعد که کشف خلاف می شود باز مولا او را مدح می کند. کجا در سیره عقلائی هست که صرف اینکه عبد نشسته است و چپقش را هم به دهانش انداخته است و دارد چُپق می کشد یک دفعه به ذهنش می آید که این قضیه مورد رضای مولا است و می رود انجام می دهد، او را مدح کنند؟! بیخود می کند برود انجام بدهد! چه کسی گفته است؟! پدرش را هم درمی آورد و می گوید که به چه دلیل رفتی و انجام دادی؟! تو غلط کردی! مگر از من شنیده ای؟! می گوید که نه، من به خیالم آمد، مولا می گوید که بیخود به خیالت آمد، شاید خیلی چیزها در خیال تو بیاید حالا باید بروی و انجام بدهی؟! ... حالا یک کاری بکند که رضایت مولا جلب بشود آن وقت دیگر کار به جاهای خیلی باریک می کشد. می گوید که خواستم رضایت تو را جلب کنم لذا به نظرم این طور آمد.

الآن این قضیه به ذهنم آمد که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می گفتند که ما دبیرستان بودیم یک معلم داشتیم که او خیلی آدم کوتاهی بود

و عریض الوساده^۱ بود - مطوّل که خوانده‌اید؟! -
خیلی گردن پهنی داشت و خیلی مربع بود! در
مدرسه همه جور آدم بودند، می‌گفتند که ما نشسته
بودیم یک‌دفعه دیدیم صدایی آمد تق! نگاه کردیم
دیدیم که یکی از بچه‌ها محکم پس گردن این معلم
خواباند و او روی زمین افتاده است، بلند شد از
مدرسه بیرونش کردند بعد دوباره با وساطت آمد.
گفتیم که خب چرا این‌طور کردی؟! گفت که والله او
آمد وقتی که داشت برمی‌گشت همین که برمی‌گشت
یک‌دفعه از پس گردنش خوشم آمد و به خیالم آمد
که بزنم! از عقب پس گردن بیچاره خوابانده بود و او
روی زمین افتاده بود! خب خیال است دیگر،
یک‌دفعه به خیالش می‌آید! به صرف خیال که
نمی‌شود کار انجام داد! اینکه به خیال آدم بیاید باید
رجحان داشته باشد. إن شاء الله بقیه‌اش برای جلسه
بعد باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

^۱ . عریض الوساده: کنایه از اینکه پشت گردن شخصی پهن است. (محقق)